

از سد این قراردادهای ادبی و ادیبانه گذشته‌اند.

البته امروز طرح این مسأله که علایق مجاز در نظر قدما چگونه تحولاتی یافته و از قدیمترین ایام تا به امروز چه تغییراتی در تاریخ بلاغت، از این باب، روی داده قابل ملاحظه است.

Reza.Golshahan.com  
www.KetabFarsi.com

## صور مجاز

قبل از آنکه به تحقیق درباره صورت‌های گوناگون مجاز، یعنی در حقیقت شاخه‌ای از خیالهای شاعرانه بپردازیم یادآوری نکاتی در-  
باره حقیقت و مجاز، براساس مباحثی که پیشینیان در کتب بلاغت و ادب  
داشته‌اند، شاید ضرور باشد زیرا شناخت صور خیال وابستگی تمام با  
شناخت حقیقت دارد. اما دشواری کار از اینجاست که قدمها در تعریف  
حقیقت از مسأله‌ای کمک می‌گرفتند که امروز مطرح نیست یا اگر هست  
به دیده امری مسلم در آن نمی‌نگرند و آن مسأله وضع بود که در کتب لغت  
و در قرون اخیر در کتب اصول به تفصیل از آن سخن می‌گفتند و هنوز هم  
از نظر علمی راه حل قاطعی برای آن کشف نشده و بسیاری از نظرها و  
آراء زبان‌شناسان درباره مبدأ زبان جنبه فرضیه و تئوری دارد. اما اگر  
مسأله وضع را به همانگونه که در کتب ادب و علم اصول مطرح کرده‌اند  
به وضع واضح بدانیم<sup>۱</sup> خواه این واضح انسان باشد و خواه خداوند، با

۱) فزالی، المحتصی، ج ۱/۳۱۸ به بعد.

پذیرفتن این نظریه، راه برای تحقیق در مفهوم حقیقت و مجاز که موضوع اصلی بحث ماست آسان می‌شود و بر این اساس می‌توانیم مثل بسیاری از پیشینیان بگوییم: حقیقت آنست که استعمال آن بر طبق وضع واضح باشد یعنی استعمال کلمه در همان مفهومی که واضح لغت آن را به کار برده بی هیچ گونه تصرفی در مورد استعمال آن. دیگر تعریف‌ها نیز در همین محور جریان دارد مانند آنچه ابن‌اثیر نقل کرده که: الحقیقة هی - اللفظ الدالة علی موضوعه الاصلی<sup>۱</sup> یا آنچه صاحب تلخیص گفته که: هی الكلمة المستعملة فیما وضعت<sup>۲</sup> و سیوطی در المزهرة با توضیح بیشتری می‌گوید: الكلام الموضوع موضعه الذي ليس باستعارة ولا تمثيل ولا تقديم - فيه ولا تأخیر<sup>۳</sup> و با توجه به تعریف‌هایی که از حقیقت شده بدخوبی می‌توان مفهوم مجاز را دریافت، و آن استعمال لفظ است در غیر معنی حقیقی آن، شاید با توجه به همین دشواری تعریف حقیقت بوده که مجاز را قابل تعریف تر یافته‌اند چنانکه ابن‌اثیر گوید: «بل هو أقرب الی التعریف من الحقیقة»<sup>۴</sup>.

کوشش برای شناختن مرز حقیقت و مجاز، در مورد لغات و تعبیراتی که از ریشه تاریخی و سابقه اشتقاق آنها آگاهی آسان‌تر است و در مراجعه به فرهنگ‌های وسیع زبان عرب، و با تحقیقاتی که اخیراً به وسیله خاورشناسان در زمینه فقه اللغة فارسی انجام شده، بهتر می‌توان کیفیت تحول يك لفظ را نسبت به معانی مختلف و مجازی شدن و باز حقیقی شدن و دیگر بار مجازی شدن نسبت به معانی جدید را، دریافت.

(۱) ابن جنی، الخصائص، ج ۲/۴۲۲.

(۲) ابن‌اثیر، الجامع الکبیر، ۲۸ و المثل السائر، ج ۱/۵۸.

(۳) مطول، ۳۴۸.

(۴) سیوطی، المزهرة، ج ۱/۳۵۵.

(۵) ابن‌اثیر، الجامع الکبیر، ۳۰.

همچنانکه در مورد لغات و تعبیرات رایج در زبان، شناخت مرز حقیقت و مجاز و زمان دگرگونی لغات از معنایی به معنایی دشوار است در خیالهای شاعرانه که صورت دیگری از همین موضوع است این تشخیص نیز دشوار می‌نماید. چرا که بسیاری از چیزهایی که ممکن است به عنوان تعبیری ساده و رایج در زبان تلقی شود، ممکن است حاصل کوشش ذهن و تصرف هنری شاعری باشد که شعرش را مطالعه می‌کنیم و برعکس بسیاری از تصویرها و یا خیالهای شاعرانه را که ما به دیده تعبیری از تعبیرات شاعر می‌شناسیم ممکن است از تعبیرات رایج در زبان باشد.

بدینگونه حوزه تحقیقات در باب صور خیال و تصویرهای شاعرانه در هر زبان و در هر دوره و حتی در مورد هر شاعر بسیار وسیع و کاری محال و ناشدنی می‌نماید هم از نظر گسترشی که دامنه مجازهای زبان دارد و هم از نظر اینکه بسیار و بسیارها اسناد و مدارک ادبی زبان - که در هر دوره از ادوار زبان وجود داشته - امروز از میان رفته است. شاید این گونه کوشش‌ها در مورد شاعران معاصر به صورت آسانتری انجام شود زیرا سنت شعری و تعبیرات زبان و خیالهای شاعرانه پیش از زمان ما، تا حدی روشن است و می‌توان با کوشش‌هایی دریافت که فلان تعبیر یا تصویر و خیال شاعرانه در شعر فلان شاعر چگونه بوجود آمده و سابقه آن چیست یعنی هم از عناصر سازنده آن خیال و هم از کیفیت ایجاد ارتباط میان آن عناصر آگاهی بیشتری داریم و حتی می‌توانیم بخوبی دریابیم که فلان تصویر یا تعبیر شاعرانه حاصل ترجمه غلط از فلان تعبیر زبان فرنگی است.<sup>۱</sup>

---

(۱) دکتر خانلری، پست و بلند شعر نو، سخن، سال ۱۳.

## انواع مجاز

همانگونه که استعمالات حقیقی را تقسیم بندی کرده‌اند، برای مجاز نیز انواع مختلف قائل شده‌اند. مجاز مفرد را مجازی دانسته‌اند که يك لغت در معنایی جز معنی اصلی و موضوع آن بکار رود از قبیل «شیر» در مورد مرد شجاع ولی اگر جمله را به عنوان مجازی خواندیم، در آن صورت، مجازی است از طریق معقول و نمی‌توان آنرا به لغت مربوط دانست و هیچ پیوندی با مسأله مورد نظر واضح ندارد و فقط با مقصود متکلم ارتباط دارد و بدینگونه مجاز بردوگونه است:

۱- مجاز عقلی، که عبارتست از اسناد و نسبت چیزی به چیزی که از آن او نیست و آنرا مجاز حکمی، اسناد مجازی، مجاز اسنادی، می‌خوانند و این نوع مجاز جز در ترکیب وجود ندارد.

۲- مجاز لغوی که نقل کردن و انتقال دادن الفاظ است از معانی حقیقی به معانی دیگر به مناسبت پیوندی خاص و این گونه از مجاز گاه مفرد وجود دارد و گاه در ترکیب استعمال شده در غیر ماوضع له و بردوگونه

است:

الف: مجازی که پیوند و ارتباط آن (=علاقه‌اش) مشابهت باشد و نام آن استعاره است یا مجاز استعاری.

ب: آنکه علاقه و پیوند آن مشابهت نباشد و مجاز مرسل خوانده می‌شود. هلت این نامگذاری این است که در مجاز مرسل آن تقید به مشابهت وجود ندارد و یا شاید از این رهگذر است که در مجاز مرسل، حد و شماره‌ای برای علاقه‌ها و پیوندها وجود ندارد و می‌تواند توسعه پیدا کند.

### مجاز عقلی

مجاز عقلی را بیشتر علمای بلاغت در قلمرو علم بیان قرار داده‌اند و بعضی نیز از مباحث علم معانی دانسته‌اند ولی این کار چندان بنیاد علمی ندارد زیرا محل اصلی بحث مجاز، علم بیان است و چنانکه پیش از این یاد کرده‌ایم مجاز عقلی یکی از دو شاخه مجاز است. سکاکی از جمله کسانی است که بحث مجاز عقلی را در علم بیان مطرح کرده<sup>۱</sup> اما خطیب قزوینی<sup>۲</sup> آنرا در حوزه علم معانی دانسته است.

در تعریف سکاکی مجاز عقلی عبارتست از: سخنی که خلاف عقیده متکلم باشد از قبیل «أَنْبَتَ الرَّبِيعُ الْبُقْلَ» و «شَفَى الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ»<sup>۳</sup>. خطیب گوید: اسناد بر دو گونه است: حقیقت عقلی، و مجاز عقلی، حقیقت عبارتست از اسناد فعل یا معنای آن به فاعلش که در نظر متکلم ظاهر است و شناخته، و بدینگونه حقیقت بر چهار گونه است:

(۱) سکاکی، مفتاح العلوم، ۲۰۸.

(۲) خطیب قزوینی، الايضاح، ج ۱/۱۲۷ چاپ قاهره.

(۳) سکاکی، مفتاح العلوم، ۲۰۸.

۱ - آنچه مطابق واقع و نیز مطابق اعتقاد گوینده است از قبیل گفتار مؤمن: **أُنْبِتَ اللَّهُ الْبَقْلَ**.

۲ - آنچه مطابق عقیده گوینده نیست اما مطابق واقع است از قبیل گفتار مرد معتزلی - بر خلاف عقیده خود - که: خالق افعال مردم خداوند است.

۳ - آنچه مطابق عقیده گوینده هست اما مطابق واقع نیست مثل سخن مرد نادان که از سر عقیده می گوید: پزشک بیمار را شفا داد.

۴ - آنکه با هیچکدام تطبیق نکند، از قبیل سخنان دروغ که گوینده خود می داند دروغ است و شنونده از آن آگاه نیست. اما مجاز عقلی اسناد فعل است، یا چیزی که در معنای فعل باشد، به ملابس آن و هر فعلی دارای ملابساتی است:

۱ - مفعولیت: در مواردی که فعل بر فاعل مبنی است ولی به مفعول نسبت داده شده از قبیل **«عَيْشَةُ رَاضِيَةٌ»** یعنی «مرضیه» یا **«سِرُّ كَاتِمٌ»** یعنی «مکتوم».

۲ - فاعلیت: در مواردی که مبنی بر مفعول است ولی به فاعل اسناد داده شده است از قبیل **«سَيْلٌ مَفْعَمٌ»** با اینکه آنچه پر می کند سیل است.

۳ - مصدریت: که فعل بر فاعل بنا شده است و مجاز به مصدر اسناد داده شده است از قبیل **«شِعْرٌ شَاعِرٍ»**.

۴ - زمانیت: فعل بر فاعل بنا شده ولی به زمان اسناد داده شده است زیرا که زمان با فاعل حقیقی مشابهتی داشته مثل: **«نَهَارَةٌ صَائِمٌ»** و **«لَيْلَةٌ قَائِمٌ»** چرا که روز روزه نمی گیرد و شب قیام ندارد ولی در شب و در روز قیام و روزه گرفتن صورت می پذیرد و فاعل حقیقی انسان است و از همین مقوله است: **«يَوْمًا يُجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»** که زمان

است - نسبت داده شده است.

۵ - مکانیت: که فعل بر فاعل بنا شده است اما به مکان اسناد داده شده است مثل: «جَرِيُّ النَّهْرِ وَ جَرِيُّ الْمِيزَابِ».

۶ - سببیت: که فعل بر فاعل بنا شده است و مجازاً به «سبب» اسناد داده شده است از قبیل «بَنَى الْأَمِيرُ الْمَدِينَةَ».

از دقت در این موارد دانسته می شود که علمای بلاغت، خصوصیات دستوری زبان عرب را با دیدی بلاغی دسته بندی کرده اند و این نکته ها در زبانهای دیگر قابل تطبیق نیست و در زبانهای دیگر ممکن است شکلهای دیگری پیدا کند.

علمای بلاغت، مجاز عقلی را از دیدگاه طرفین آن یعنی مسند و مسندالیه - که هر کدام ممکن است حقیقی باشد یا یکی حقیقی و یکی مجازی، یا هر دو مجازی - تقسیم بندی کرده اند که چون از نظر هنری و نقد مسائل بلاغت ارزش چندانی ندارد، از داخل شدن در آن مباحث صرف نظر می کنیم.

نکته ای که قابل یادآوری است و علمای بلاغت نیز کم و بیش بدان نظر داشته اند، این است که حوزه مجاز عقلی یا اسناد مجازی فقط بیان و طرز گفتار «خبری» نیست بلکه شامل بیان و سخن گفتن «انشایی» نیز هست مثلهایی که علمای بلاغت داده اند بیشتر از این مقوله است که خداوند در قرآن فرموده: «يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا» و این اسناد در طلب و امر، که بیان انشایی است نه خبری، اسنادی است مجازی زیرا بنا کردن صرح کارهامان نیست بلکه کارگران آنرا انجام می دهند.

اما حوزه این بحث را می توان در بسیاری از صورتهای انشایی بیان بگونه دیگری توسعه داد از قبیل خطابهای شعری و شاعرانه که در



ادب همه مثل نمونه‌های زیبا و دل‌انگیز دارد و در آینده راجع به آن بحث خواهیم کرد مانند:

ای ابربهمنی! نه به چشم من اندری  
دم زن زمانکی و بیاسای و کم‌گری

که خود گونه دیگری است از اسناد مجازی و قدما به این مسأله توجه نداشته‌اند و این فصل از اسناد مجازی را - که ارزش هنری بسیار دارد و می‌تواند از دیدگاه‌های مختلف بررسی شود - فراموش کرده‌اند و به آوردن مثالهایی از نوع آنها که آوردیم - و هیچ ارزش هنری و آفرینشی ندارد - بسنده کرده‌اند. بسیاری از خطابه‌های شاعرانه، در مورد طبیعت و حیوانات و اشیاء، که در شعر فارسی وجود دارد؛ همه و همه از مقوله همین اسناد مجازی است که شاید وسیع‌ترین شاخه صور خیال شاعرانه، باشد و بخصوص از نظر محور عمودی خیال در شعر گویندگان مختلف قابل بررسی و جستجو است.

قبل از اینکه این بحث را به پایان بریم یادآوری چند نکته انتقادی در باب نظرات قدما لازم است، نخست اینکه این بحث بدانگونه که متأخرین از علمای بلاغت یعنی امثال سکاکی و خطیب قزوینی و تفتازانی مطرح کرده‌اند؛ بیش از آنکه به علم بلاغت و نقد صور ادای معانی وابستگی داشته باشد، با مسائل کلامی و فلسفی و مخصوصاً جدلهای اشاعره و معتزله وابستگی دارد و همانگونه که دیدیم بیش از آنکه شم بلاغی و حسن نکته‌یابی هنری و جستجو در رازهای زیبایی و بیان هنری در آن وجود داشته باشد، دقتهای کلامی و طرز تفکر فلسفی و شیوه طرح مسائل به سبک علمای کلام، مطرح است و این رنگ کلامی - که

زیان بزرگی به طرح مسائل هنری و نقد ادبی وارد کرده - در حوزه مجاز عقلی و اسناد مجازی محدود نمی شود و چنانکه می دانیم در قلمرو دیگر مباحث علم بلاغت از قبیل صدق و کذب خبر، نیز نفوذ کرده و جدلهای گوناگون به بار آورده بحدی که از حوزه مسائل بلاغی، به کلی خارج شده و رنگ کلام محض به خود گرفته است.

از معاصران ما، دکتر بدوی طبانه به این نکته توجه داشته و می گوید: این بحث (یعنی اسناد مجازی) شایسته است که جزء مباحث علم کلام قرار گیرد چرا که در آن سخن از صنعت و صنایع و اثر و مؤثر است.

### مجاز مرسل

گفتیم مجاز مرسل مجازی است که علاقه بین دو طرف استعمال علاقه ای غیر از مشابهت باشد مثل به کار بردن «دست» [= ید و ایادی] به معنی نعمت به این اعتبار که به طور عمومی صدور نعمت ها از «دست» است و بدینگونه «دست» به جای نعمت به کار می رود.

البته شرط اینگونه استعمال را این دانسته اند که در موارد خاص استعمال شود، یعنی نمی توان گفت: «دست» در بازار زیاد شد، یعنی نعمت افزونی یافت یا «دستی» به چنگ آوردم، یعنی نعمتی نصیب من شد. علایق مجاز مرسل را بسیار شمرده اند، و میان مؤلفان کتب بلاغت دقتهای خاصی در این زمینه شده است، آنچه بیشتر شهرت دارد و در کتابها نقل کرده اند بدینگونه است:

۱ - جزئیت، یعنی نامیدن چیزی به نام یکی از اجزای آن از قبیل به کار بردن چشم به معنی رقیب و مراقب و جاسوس.

---

(۱) بدوی طبانه، البیان، ۱۱۲.

و البته شرط کرده‌اند که این ترکیب، ترکیب حقیقی باشد و از این روی نمی‌توان گفت زمین، به قصد زمین و آسمان. و نیز شرط کرده‌اند که آن جزء از اجزایی باشد که در ساختمان «کل» نقش عمده‌ای داشته باشد بدینگونه که با از میان رفتن آن «کل» منتفی شود.

۲ - کلیت: یاد کردن کل و اراده جزء مثل: «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» که به معنی سر انگشتان است.

۳ - سببیت: یاد کردن سبب و اراده مسبب مثل «رَعَيْنَا الْغَيْثَ» که گیاه به باران تعبیر شده است زیرا باران سبب رویش و بالیدن گیاه است.

۴ - مسببیت: یاد کردن مسبب و اراده سبب مثل: «أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ نَبَاتًا» که گیاه سبب و حاصل باران است.

۵ - اعتبار ماکان: که چیزی را با توجه به آنچه در گذشته بوده یاد کنیم، با اینکه اکنون دیگر آن چیز نیست مثل: «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ» یعنی آنها که یتیم بوده‌اند در گذشته.

۶ - اعتبار مایکون: یاد کردن چیزی با عنوان و اعتباری که بعداً پیدا خواهد کرد از قبیل: «إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا» که منظور انگور است به اعتباری که بعداً شراب خواهد شد.

۷ - محلّیت: که محل را یاد کنیم به اعتبار حال، یا عملی که در آن جریان دارد نه به خودش مثل: «جَرَى الْمِيْزَابُ».

۸ - حالیت: بر عکس نوع قبلی، مانند:

قُلْ لِلْجِبَانِ إِذَا تَأَخَّرَ سِرْجُهُ  
هَلْ أَنْتَ مِنْ شَرِكِ الْمَنِيَّةِ نَاجِ

که سرج به معنی اسب به کار رفته است.

۹ - آلیت: از یاد کردن وسیله و ابزار، حاصل و نتیجه کار آن

را اراده کردن مثل: *وَإِنِّي أَنْتَنِي لِسَان مَاسِرِّبَهَا* یعنی خبری، که حاصل زبان است، دریافتم.

۱۰ - مجاورت: اینکه چیزی را به اعتبار مجاورتی که با چیز دیگر دارد یاد کنیم از قبیل *وَخَلَّتِ الرَّاَوِبَهُ* یعنی مزاده که راویه دراصل به معنی شتری است که آن را حمل می کند و بعد به این معنی به کار رفته است. تغلیب را نیز از همین مقوله دانسته اند.

علايق دیگری در مورد مجاز مرسل در کتابها نقل شده که بررسی يك آنها را در کتابهای مفصل بلاغت می توان جست و چون محدود کردن این موضوع یکی از عوامل ضعف در خلق و ابداع است، بر روی هم هر گونه کوشش که در این راه انجام شود به زیان ادب و شعر است و بهتر آن است که حوزه علايق مجاز را آزاد و گسترده رها کنیم.

درباره تأثیر و اهمیت مجاز مرسل و نقشی که در بیان دارد نکته هایی را یادآور شده اند که اگر چه نشان دهنده تمام جوانب و وظایف مجاز مرسل نیست اما یادآور بعضی از وظایف آن هست از قبیل اینکه اگر لفظ حقیقی را به کار بریم تمام جوانب معنی آن به ذهن می رسد ولی در بیان مجازی، شوقی هست برای جستجو و طلب مفهوم تازه تر و این يك عامل روانی است که سخن را تأثیر و نفوذ بیشتری می بخشد. رمز دیگر زیبایی و تأثیر مجاز، این است که در اغلب موارد استعمال مجاز از نظر تلفظ و در زنجیره گفتار متکلم ساده تر و خوش آهنگ تر می تواند باشد یا برای قافیه در شعر مناسب تر است و می تواند برای بیان يك معنی در صورت های مختلف یاری کند و نیز مبالغه بیشتری دارد و گاه ایجاز بیشتری و از همه مهمتر اینکه بسیاری از کلمات که استعمال آنها مناسب مقام نباشد می تواند جای خود را به مجازی که دارای همان مفهوم باشد و مستهجن نباشد بدهد.

(۱) برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: بدوی طبانه، البيان، ۱۲۱.

## استعاره

یکی از پریشانتترین تعریفها، در کتب بلاغت پیشینیان، تعریف استعاره است. تعریف‌های مختلف و نمونه‌های گوناگونی که از این کلمه در آثار متقدمان آمده، نشان می‌دهد که ایشان، همواره درباره مفهوم و حوزه معنوی این کلمه، متزلزل بوده‌اند. بعضی هرگونه تشبیهی را که ادات آن حذف شده باشد، استعاره دانسته‌اند و از تعبیر ارسطو<sup>۱</sup> چنین دانسته می‌شود که: تشبیه همان استعاره است با اندکی اختلاف، زیرا هنگامی که شاعر در باره اشیل می‌گوید: «به مانند شیر حمله آورد» تشبیه است و اگر بگوید: «این شیر حمله‌ور شد» استعاره است<sup>۲</sup> و همین تعریف اوست که مورد نظر ناقدان اسلامی و علمای بلاغت واقع شده و

---

1) Aristotle: *the art of Rhetoric*, P. 367.

۲) کلمه‌ای که John Henry Freese مترجم انگلیسی کتاب (چاپ دو زبانی لندن) نقل کرده معنی تشبیه دارد (The Simile) ولی مترجم فرانسه به نقل دکتر سلامه در ترجمه عربی خطاب به image<sup>1</sup> را آورده است.

امثال قدامه آن را در کتابهای خود آورده‌اند<sup>۱</sup> و در کتب ادبی فرنگی نیز اغلب تعریفی در همین حدود که متأثر از تعریف ارسطو است، می‌آورند<sup>۲</sup> و همچنین از علمای دوره اسلامی نیز بعضی بر این عقیده‌اند که: تشبیه بردو گونه است: تشبیه تام و تشبیه محذوف. تشبیه تام، تشبیهی است که مشبه و مشبه به در آن یاد شود و تشبیه محذوف تشبیهی است که فقط مشبه به یاد شود و استعاره خوانده می‌شود و این نام را بدان سبب بر آن نهاده‌اند که تفاوتی باشد میان آن با تشبیه تام و گرنه بر هر دو نوع می‌توان نام تشبیه نهاد<sup>۳</sup> ولی در قرن چهارم قاضی جرجانی در کتاب الوسطه بر این عقیده اعتراض دارد و می‌گوید اینکه بعضی در این شعر ابونواس:

وَالْحُبُّ ظَهَرَ أَنْتَ رَاكِبُهُ  
وَإِذَا صَرَفْتَ عَنَّا نَهَا نَصْرَفَا

گفته‌اند استعاره است اشتباه کرده‌اند زیرا معنی شعر این است که محبت به مانند پشت یا محبت به مانند پشتی است که چون عنانش در کف بود، بهر سوی خواهی آن را می‌کشی و این سخن با آوردن مثلی است یا تشبیه چیزی به چیزی و استعاره جایی است که فقط اسمی را که مستعار از اصل است بیاوریم و در عبارت به جای آن بنشانیم و ملاک آن نزدیکی و شباهت است و مناسبتی که میان مستعار و مستعار منه وجود دارد و آمیختن لفظ به معنی، چندان که میان آنها تفاوتی وجود نداشته باشد و هیچکدام را از دیگری اعراضی نباشد<sup>۴</sup> و عبدالقاهر جرجانی در تحلیلی

(۱) محمد مندور، النقد المنهجي، ۵۹.

(۲) J. T. Shipley: *Dictionary of World Literature*, P. 268.

(۳) ابن اثیر، المثل السائر، ۲/۲۹.

(۴) عبدالعزیز جرجانی، الوسطه، ۴۰.

که از موضوع کرده می‌گوید در استعاره مثل این است که نام و عنوان اصلی را از شیء جدا کرده‌ایم و به دور انداخته‌ایم و مثل اینست که دیگر اسمی ندارد و نام دوم را شامل آن قرار داده‌ایم و تشبیه که قصد اصلی ما بوده، در دل نهان مانده و در خاطر پنهان شده، ولی در ظاهر چنان است که گویی این همان چیزی است که در زبان این نام بر او نهاده شده است.<sup>۱</sup>

بعضی گفته‌اند دلالت تشبیه دلالت وضعی است ولی دلالت استعاره دلالت عقلی است و از همین روی در حوزه مجاز قرار می‌گیرد و مهمترین شاخه مجاز به شمار می‌رود<sup>۲</sup> با اینهمه دقت‌ها و نکته‌ها که در باب تمایز تشبیه و استعاره از یکدیگر گفته شده و در قرن چهارم می‌بینیم قاضی جرجانی آنها را از یکدیگر جدا کرده باز هم اختلاف در تشخیص یا نامگذاری همچنان باقی مانده و در قرن هشتم هجری صاحب الطراز، فقط تشبیهی را تشبیه می‌داند که ادات در آن ذکر شده باشد<sup>۳</sup> و باز همان گیرورداری است که در تعبیرات ارسطو می‌بینیم که مرز مشخصی میان استعاره و مجاز نمی‌گذاشت.<sup>۴</sup>

در کتب پیشینیان تعریفهای بسیاری از استعاره شده است، قدیمترین موردی که نشانی از استعاره به مفهوم رایج آن شده، تعبیری است که جاحظ در البیان والتبیین آورده و می‌گوید استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلیش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته

(۱) عبدالقاهر جرجانی، اسرار البلاغه، ۲۸.

(۲) بدوی طبانه، البیان، ۱۳۰.

(۳) علوی، الطراز، ۲۰۴/۱.

(۴) ابراهیم سلامه، بلاغة ارسطو بین اليونان والعرب، ۱۳۲.

باشد<sup>۱</sup> و پس از او عبدالله بن معتر، در اولین بخش کتاب خود، البدیع، از استعاره آغاز می‌کند و آنرا جانشین کردن کلمه‌ای برای چیزی که پیش از این بدان شناخته نشده باشد می‌خواند<sup>۲</sup> و در دنبال این تعریف‌ها تا قرن‌های بعد، تعریف‌های دیگری گاه دقیق و گاه کلی و عام در زمینه استعاره در کتابها دیده می‌شود.

رمانی استعاره را استعمال عبارت در موردی که غیر از اصل لغوی باشد تعریف می‌کند<sup>۳</sup> و ابن اثیر گوید: استعاره انتقال دادن معنایی است از لفظی به لفظی دیگر به مناسبت مشارکتی که دارند و البته برای تعریف ایراد می‌گیرد که شامل تشبیه هم می‌شود و نیز تعریف شده به اینکه: چیزی را به گونه چیزی که نیست در آوری و چیزی را که ندارد به آن ببخشی، بدانگونه که معنی تشبیه (نه صورتاً و نه حکماً) در آن رعایت نشود<sup>۴</sup> و ابوهلال گوید: نقل عبارت از مورد استعمال لغوی آن است به موردی دیگر به خاطر غرضی و مقصودی خاص<sup>۵</sup> و سکاکی گوید: استعاره یاد کردن یکی از دو سوی تشبیه است و اراده کردن آن طرف دیگری به ادعای اینکه مشبه در جنس مشبه به داخل است<sup>۶</sup>.

در باره اینکه استعاره در چیست آیا در لفظ است یا در معنی

- 
- ۱) جاحظ، البیان والتبیین، ج ۱/۱۵۳ به نقل بدوی طبانه در البیان، ۱۳۲ و رجوع شود به دکتر شوقی ضیف در: البلاغه تطوره و تادیخ، ص ۵۴ که مشخص نبودن مفهوم استعاره را در تعیرات جاحظ مورد نظر قرار می‌دهد.
  - ۲) عبدالله بن معتر، البدیع، ۱۷.
  - ۳) ابن سنان خفاجی، سرالفصاحة، ۱۳۴.
  - ۴) علوی، الطراز، ج ۱/۲۰۲.
  - ۵) بدوی طبانه، البیان، ۱۳۰.
  - ۶) ابویعقوب سکاکی، مفتاح العلوم، ۱۶۹.



بحث‌ها کرده‌اند، عبدالقاهر استعاره و نقل را در معنی می‌داند<sup>۱</sup> و نیز علوی صاحب الطراز<sup>۲</sup> هم این عقیده را دارد و دلایلی می‌آورد.

در بارهٔ رمز زیبایی و فلسفهٔ تأثیر استعاره که سخنوران اروپایی آنرا «ملکهٔ تشبیهات مجازی» خوانده‌اند<sup>۳</sup>، قدیم‌ترین کسی که به تحقیق و دقت پرداخته، ارسطو است. او در خطابه (فقرهٔ ۶ فصل ۱۱ کتاب ۳) می‌گوید آنچه در بیشتر عبارتهای بلاغی انگیزهٔ مسرت است، منشاء آن استعاره Metaphor است و مقداری ابهام و پیچیدگی، که مخاطب بعداً آن را درمی‌یابد. زیرا در آغاز چنان می‌پندارد که چیز تازه‌ای را دریافته و احساس می‌کند که موضوع سخن با آنچه انتظار آن را داشت اختلاف بسیار دارد، و مثل اینست که مخاطب و شنونده با خویش چنین می‌گوید: چه حقیقتی است و چه راست است، منم که در فهم آن بر خطا رفتم<sup>۴</sup> و پس از او، و چه بسا که به تأثیر او صاحب نقدالنثر (عبرهان فی وجوه البیان<sup>۵</sup>) در فلسفهٔ پیدایش استعاره سخنی دارد که بسیار مهم است و

۱) بدوی طبانه، البیان، ۱۳۴. ۲) علوی، الطراز، ج ۱/ ۲۴۸.

۳) کروچه، کلیات زیباشناسی، ۴۶.

4) Aristotle: *Rhetoric*, P. 408.

۵) این کتاب را به عنوان نقدالنثر منسوب به قدامة بن جعفر (مؤلف نقد الشعر) عبدالحمید البادی، با مقدمه‌ای از دکتر طه حسین در باب تحول بلاغت عربی از جاحظ تا عبدالقاهر جرجانی، چاپ و منتشر کرد و در زمان انتشار با اینکه در انتساب آن به قدامة تردید بود و طه حسین در همان مقدمه به این نکته اشارت دارد، عبادی احتمال این نسبت را تأیید کرد ولی بعدها در سال ۱۹۴۸ علی حسن عبدالقادر ضمن مقاله‌ای در مجلهٔ المجمع العلمي العربي، دمشق، ثابت کرد که نام اصلی این کتاب: البرهان فی وجوه البیان است و مؤلف شخص دیگری است به نام اسحق بن ابراهیم بن سلیمان بن وهب که مردی شیعی مذهب است و در اوایل قرن چهارم می‌زیسته. رجوع شود به البلاغة تطور و تاریخ، از شوقی ضیف، ۹۳. و نیز رجوع شود به اصل کتاب البرهان که بعدها در ۱۹۶۷ در بغداد چاپ شد.

به ویژه از نظر زبان عرب دارای نکته‌های عمیقی است، او می‌گوید: «اما استعاره، نیازمندی بدان در کلام عرب، بدان سبب است که الفاظ ایشان بیشتر از معانی آنهاست و این در زبانی دیگر جز زبان ایشان دیده نمی‌شود، زیرا ایشان از يك معنی به چندین عبارت تعبیر می‌کنند که گاه آن عبارات ویژه آن معنی است و گاه مشترك میان آن معنی و معانی دیگر است، و گاه هست که بعضی را به جای بعضی دیگر، از راه توسع و مجاز، به طور استعاری به کار می‌برند<sup>۱</sup>، و بدینگونه می‌بینیم که او استعاره را يك تصرف لغوی می‌داند<sup>۲</sup> و به اعتباری يك تصرف هنری.

عبدالقاهر جرجانی شاید با توجه به همین سخن قدامه می‌گوید: فضیلت استعاره در این است که در هر لحظه می‌تواند بیان را صورت تازه‌ای ببخشد و از يك واژه در نتیجه چندین فایده حاصل شود، چندانکه در موارد مختلف تکرار شود، و با اینهمه در هر موردی مقام خاص خود را داشته باشد و از خصوصیات دیگر آن، یکی این است که معنای بسیار را در لفظ اندک نشان می‌دهد و از يك صدف چندین مروارید بیرون می‌آورد<sup>۳</sup> و دایچز ناقد عصر ما نیز همین سخن را می‌گوید که استعاره وسیله‌ای است برای گسترش معنی و کشش بخشیدن آن؛ برای گفتن اشیاء بسیار در يك دفعه برای به وجود آوردن هم‌آهنگی اضداد به اصطلاح ناقدان جدید<sup>۴</sup>.

مقام استعاره در شعرچندان پراعمیت بوده که در تعریف ابن خلدون

(۱) نقدا لشر، ۶۴.

(۲) ابراهیم سلامه، بلاغة الاسطو بین اليونان و العرب، ۱۹۷.

(۳) محمد خلف الله، نظریة عبدالقاهر...، صفحة ۳۰.

4) D. Daiches: *Critical Approaches to Literature*, P. 167.

از شعر می‌خوانیم: «شعر کلامی است مبتنی بر استعاره و اوصاف...»<sup>۱</sup> و در بعضی از ادوار ادبی اروپا دسته‌ای از صاحبان فکر، زبان را فقط و خیال و استعاره می‌دانسته‌اند<sup>۲</sup> و ناقدان قدیمی عرب آن را یکی از ستونهای کلام به‌شمار آورده‌اند<sup>۳</sup> و مک‌لیش ناقد و شاعر عصر ما ضمن بحث درازدامنی که در باب اهمیت رمزها در شعر دارد می‌گوید: هنگامی که ریچاردز می‌گوید: «استعاره ابزاری است که به‌واسطه آن اشیاء متغایر و ناپیوسته، به‌یکدیگر پیوند می‌یابند» منظور او، انکار تصویر-های متجانس نیست بلکه می‌خواهد بگوید استعاره نسبت به آنها دارای نیروی بیشتری است. اما من (مک‌لیش) بر آنم که آنچه استعاره را نیرو می‌بخشد، آن تأثیر مبهمی نیست که در نام آن خفته، چنانکه بعضی نویسندگان می‌گویند، بلکه تزاوج تصویرها<sup>۴</sup> است که همه استعاره‌ها از آن به‌وجود می‌آیند.<sup>۵</sup>

#### تقسیم‌بندیهای قدما در باب استعاره

در باب استعاره و صورت‌های گوناگون آن، در کتب بلاغت، بحث‌ها و نکته‌ها آورده‌اند و از دیدگاه‌های مختلف استعاره را تقسیم-بندی کرده‌اند. این تقسیم‌بندیها، مثل تقسیم‌بندیهای تشبیه، اگر چه برای تبیین و نشان دادن انواع استعاره و شکل‌های ممکن بیان استعاری،

(۱) محمد زغلول سلام، تاریخ النقد العربی، ۳۰.

(۲) کروچه، کلیات زیباشناسی، ۱۱۲.

(۳) عبدالعزیز جرجانی، الوساطه، ۲۳۳ به نقل محمد مندور: النقد المنهجي،

۲۹۵.

4) Coupling of the images.

5) *Poetry and Experience*, P. 80.

به جای خود، ارزشمند است اما هیچ کمکی برای گسترش صور خیال شاعرانه، انجام نمی‌دهد و یا قدما از این کار بهره کافی برنداشته‌اند. شاید علت اصلی این امر، این باشد که در طرز تفکر قدما، توجه به وظیفه و نقش هر چیز، چندان اهمیت نداشته که بحث درباره شاخه‌ها و صورتهای آن. در باب هر يك از مباحث ادب و شعر که داخل تحقیق و جستجو شده‌اند، بی‌آنکه دقیقاً میزان اهمیت و ارزش آن چیز را بررسی کنند، به تحقیق درباره صورتهای موجود آن پرداخته‌اند: مثلاً بی‌آنکه از اهمیت و وظایف قافیه، در شعر، سخنی بگویند، درباره انواع آن و عیوب هر کدام سخن گفته‌اند ولی يك تن از فلسفه وجودی آن سخن نگفته است. در باب استعاره و تشبیه نیز، همین وضع مصداق دارد و تا جایی که توانسته‌اند به دقت و جستجو درباره صورتهای گوناگون آن، آنهم فقط در جدول ارتباطات، نه در محور بررسی عناصر سازنده آن، پرداخته‌اند:

I - نخستین تقسیم‌بندی که از استعاره - در شیوه تحقیقات قدما - قابل یادآوری است تقسیمی است که از رهگذر حذف یا ذکر یکی از دو سوی استعاره، کرده‌اند بدینگونه که اگر لفظ مستعار، لفظاً یا تقدیراً، در کلام مذکور باشد، این استعاره، مصرحه است و تصریحیه. مثل «شیری است که تیر می‌افکند» ولی اگر در کلام بدینگونه (لفظاً یا تقدیراً) وجود نداشت، استعاره بالکنایه است از قبیل:

و اذا العناية لأحظتك عُيُونُهَا

که عنایت را به انسانی تشبیه کرده، و انسان را حذف کرده، اما از چشم که رمز انسان است، سخن گفته است. صاحب کشف این مسأله را از رازها و رمزهای بلاغت دانسته که شیء مستعار به زبان نیاید اما لوازم

او در سخن آورده شود و تأکید می‌کند و می‌گوید مبالغه بیشتری خواهد داشت و همین نوع استعاره را گاه تشبیه مضمّر نیز خوانده‌اند<sup>۱</sup> و در استعاره مکنیه، اثبات امری را که از خواص مستعار است؛ استعاره تخیلیه خوانده‌اند که قرینه مکنیه است. و در باب هر کدام از این دو، تقسیم بندی‌های دیگری کرده‌اند که تفصیل آن را می‌توان در کتب بلاغت یافت.<sup>۲</sup>

II - تقسیم بندی دیگر از باب این است که لفظ مستعار اسم جنس باشد یا فعل و از مشتقات که نوع اول را اصلیه و انواع دیگر را تبعیه می‌خوانند بر این اعتبار که در نوع اول مستقیماً استعاره است و در نوع دوم به تبع مصدر است، یعنی اول مصدر آن را در معنی استعاری به کار برده‌ایم و در نتیجه اسم مشتق از آن مصدر را استعاره کرده‌ایم.

III - از نظر اینکه خصوصیت ملایم هر يك از دو سوی استعاره در کلام آمده باشد یا نیامده باشد، قدما استعاره را به سه دسته دیگر تقسیم کرده‌اند، نوع اول را استعاره مطلقه خوانده‌اند و آن هنگامی است که ملایم هیچ کدام از دو سوی استعاره، در بیان، ذکر نشده باشد یا هر دو ذکر شده باشد مثال نوع اول از قبیل: «يُنْقِضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» و مثال دوم شعر زهیر:

لَدَيْ أَسَدٍ شَاكِي السَّلَاحِ مُقَدِّفٍ  
لَهُ كَيْدٌ أَظْفَارُهُ لَسَمِّ تَقْلَمِ

که در مصراع اول ملایمات مستعار را - که مرد شجاع است - آورده

(۱) رجوع شود به بدوی طبانه، البيان، ۱۳۸.

(۲) رجوع شود به انوار الربيع، ۷۶.

و در مصرع دوم ملایمات مستعارمنه را که شیر باشد. و هر يك از این دو مصرع به‌طور جداگانه می‌تواند نمونه‌ای باشد برای دو نوع دیگر یعنی مرشحه و تجریدیه که در مصرع اول تجرید است، یعنی ملایم مستعار ذکر شده و در مصرع دوم ترشیح است که ملایم مستعارمنه یاد شده است.

از نظر تأثیر و جنبه نفوذ هنری، نوع استعاره ترشیحی رساننده‌تر و پرتأثیرتر است زیرا جنبه تشبیهی موضوع و غیریت دوسوی استعاره نسبت به یکدیگر فراموش می‌شود<sup>۱</sup>.

IV - از نظر اینکه مورد استعاره ما کلمه‌ای باشد (= مفرد) یا کلامی (= جمله) استعاره را به دو نوع استعاره مرکبه یا تمثیلیه و استعاره مفرده تقسیم کرده‌اند. بر روی هم اغلب ضرب‌المثلها در مقوله استعاره مرکبه یا تمثیلیه قرار می‌گیرد و نیز هر جا که مجموعه اموری مورد نظر باشد، یعنی مجموعه معانی يك جمله را - که از نظر لغوی مفهومی خاص دارد - انتقال دهیم به موردی غیر از مفهوم لغوی آن. ازین روی عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: باید این اصل را در نظر داشت که اگر وجه شبه در يك چیز، به‌طور انفراد، مطرح بود و وجود داشت، بی‌آنکه نتیجه آن چیز و چیز دیگری باشد، این اسم اسمی است مستعار از قبیل استعمال نور به‌جای علم یا ظلمت به‌جای جهل. و اگر نسبت شبه در مورد چیزی به‌طور انفرادی نبود و مرکب از حال او و چیز دیگری بود، این نوع را مستعار نمی‌خوانیم بلکه مجموع کلام را مثل می‌دانیم<sup>۲</sup> و هر استعاره

(۱) بعضی از علمای بلاغت توشیح و موشحه خوانده‌اند و دلایلی دارند. برای تفصیل رجوع شود به الطراز ج ۱/۲۳۸ و علم‌البیان، نقل از همان کتاب، صفحه ۱۶۵.

(۲) اسرار البلاغه، ۲۳۵.

تمثیلی یا مرکب که شهرت پیدا کند بگونه مثال درمی آید، و امثال قابل تغییر دادن نیستند و از نظر طرز به کار بردن در مفرد و جمع و شکلهای دیگر، قابل تغییر نیستند و در عین همان مورد اصلی که به وجود آمده به کار می روند<sup>۱</sup>.

۷- بعضی علمای بلاغت، تهکم را که از صنایع بدیعی است و بیشتر در علم بدیع مورد بحث قرار می گیرد نیز از صورتهای استعاره دانسته اند، اما بی گمان این سخن ایشان استواری ندارد زیرا در استعاره معنی مجازی و مشابهت مطرح است و مورد نظر، در صورتی که در تهکم مشابهت مطرح نیست بلکه نوعی ضدیت و تقابل است که چون تقابل و ضدیت را از مقوله علائق مجاز مرسل می توان به حساب آورد باید در آن باب مطرح شود<sup>۲</sup>.

۷I- تقسیم بندی دیگری که در باب صورتهای استعاره وجود دارد تقسیمی است که از نظر وضع دوسوی تشبیه نسبت به یکدیگر وجود دارد، از این نظر که هر کدام حسی باشد یا عقلی یا هر دو. و بدینگونه چهار نوع خواهد بود: محسوس به محسوس از قبیل «واشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» که سپیدی و آتش هر دو از محسوسات اند یا معقول به معقول از قبیل: «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» که رقاده (= خواب) را استعاره مرگ گرفته و مرگ و خواب هر دو از معقولات اند یا محسوس برای معقول مثل: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» که قذف و دماغ (افکندن و نابود کردن) در مورد امور معقول به کار رفته اند در صورتی که از صفات اجسام اند. و نوع چهارم معقول به محسوس است از قبیل: «لَمَّا طَغَى الْمَاءُ» و طغیان در اصل به معنی تکبر

(۱) بدوی طبانه، البیان، ۱۴۸.

(۲) همان، ۱۴۹.

و غلو است که اموری نفسانی اند.

### نمونه‌هایی از نقد استعاره در کتب قدما

شاید هیچ کدام از صور خیال شاعرانه به اندازه استعاره، در آثار ادبی و به ویژه شعرا اهمیت نداشته باشند و از نظر تحول تاریخی ادبیات يك زبان به طور روشنی می‌توان دریافت که سرانجام هر تشبیه خوب استعاره‌ای است، یعنی صورت تکاملی و تلخیص شده هر تشبیه زیبا و مورد قبول ارباب هنر سرانجام به گونه استعاره درمی‌آید و این نکته‌ای است که اگر دقت شود، می‌بینیم این تکامل و گسترش چندان شیوع می‌یابد که در مواردی به صورت حقیقت درمی‌آید و از جنبه مجازی آن کاسته می‌شود، چنانکه پیش از این از آراء قدما و معاصران در باب تحول و حرکت مجاز به سوی حقیقت سخن گفتیم و در بحث‌های آینده نمونه‌های این کار را نشان خواهیم داد.

شاید بتوان گفت که اغلب استعاره‌های شعری سابقه زمانی تشبیه، دارد یعنی در آغاز تشبیهی است و در طول زمان، با خوگرشدن ذهن‌ها و دریافت ارتباطات میان دو سوی تشبیه، بصورت خیال شاعرانه‌ای که رنگ تشبیه دارد و دارای اجزای بیشتری است، خلاصه می‌شود و به گونه استعاره درمی‌آید. این تحول تشبیه در جهت تبدیل به استعاره، اگر مواردی استثنایی داشته باشد؛ باز هم به صورت يك قاعده عمومی قابل پذیرش است، و بر اساس همین قاعده تحول است که انحطاط در شیوه تداعی و اسلوب بیان استعاری به وجود می‌آید و شعر در زمینه صور خیال به نوعی انحطاط دچار می‌شود. نمونه این تحول تشبیه به استعاره و دور شدن استعاره از موارد اصلی و نزدیک خود، امری است که در



ادب فارسی بسیار محسوس و روشن است. تشبیهات ساده قرن چهارم در قرن پنجم بیشتر به گونه استعاره‌های روشن و نزدیک و مفهوم تبدیل می‌شود و دو سوی استعاره اندک‌اندک فاصله خود را از یکدیگر دور می‌کنند به حدی که در ادبیات عصر صفوی دریافتن ارتباط و فاصله میان دو سوی استعاره امری است دشوار و خواننده هرگاه یکی از این استعاره‌ها را حل کرد و ارتباط آنها برای او کشف شد، نوعی غرور در خویش احساس می‌کند که توانسته است طلسمی از طلسمهای خیال شاعران این عصر را بشکند و از ارتباط آن آگاه شود.

در میان کتب قدیم ادب پارسی، نمونه‌ای که به نقد استعاره و یا نقد دیگر صورت‌های خیال شاعرانه پرداخته باشد، به دشواری می‌توان یافت و این مسأله امری است که ویژه صورخیال نیست بلکه در تمام زمینه‌های ادب، حوزه نقد و بررسیهای انتقادی، امری منتفی است ولی در ادب عرب به همان اندازه که به نقدالشعر در تمام جوانب موضوع پرداخته شده نمونه‌هایی از نقد صور خیال و به خصوص استعاره می‌توان یافت.

نمونه انتقاداتی که قدما در باب استعاره آورده‌اند بر دو گونه است، یکی نمونه‌هایی که از شعر یا نثر نقل کرده‌اند و ضعف آن را، با توجه به دلایلی متذکر شده‌اند، نوع دیگر دقت‌هایی است که به طور کلی در باب ساختمان استعاره و جهات هم‌آهنگی و تناسب آن یادآور شده‌اند. در اغلب کتابهای نقدالشعر یا در کتابهایی که به عنوان مقایسه دو شاعر یا دآوری در باب دو تن نوشته شده، گاه استعاره‌هایی را مورد انتقاد قرار داده‌اند و از قدیمترین نمونه‌های آن در کتب ادبی چیزی است که آن را معاضله خوانده‌اند مانند ایرادی که بر شعر اوس بن حجر گرفته‌اند که گفته:

وَذَاتُ هَدْمٍ عَارٍ نَسْوَاهِشْرُهَا  
تَصُمْتُ بِالْمَاءِ تَوْلِبًا جَدَعًا

که تولب را، که به معنی کره‌خر است، در معنی فرزند آدمی به کار برده است و این امر را زشت شمرده‌اند و راز و رمز این امر را در عدم تناسب و شباهت میان فرزند آدمی و کره‌خر گرفته‌اند و چون قصد شاعر نشان دادن کودنی و کند فهمی فرزند آدمی نبوده، و هیچ وجه شباهتی در کار نیست، این استعاره او معاطله است، یعنی داخل کردن چیزی در چیزی که با یکدیگر ارتباط و شرکتی ندارند.

ارسطو در این باب نکته‌ای دارد که قابل یادآوری است او می‌گوید: استعاره عبارت از این است که اسم چیزی را بر اسم دیگر نقل کنند و نقل هم یا نقل از جنس به نوع است یا نقل از نوع به جنس یا نقل از نوع به نوع است و یا نقل به حسب تمثیل است: نقل از جنس به نوع مثالش [این عبارت است]: «اولیس دهها هزار کار بزرگ کرده است» زیرا دهها هزار دلالت بر بسیاری می‌کند و در این موضوع به جای کلمه بسیار به کار رفته است. نقل از نوع به نوع، مثل این عبارت است: زندگانیش را با روئینه (تینگی) به پایان آورد یا با روئینه‌ای تیز (رشته) زندگیش را قطع کرد، در اینجا به پایان آوردن و قطع کردن هر دو به يك معنی آمده است و معنی هر دو جان ستاندن و هلاک کردن است. نقل بر حسب تمثیل را بدینگونه می‌داند که از چهار تعبیر مفروض نسبت تعبیر ثانی به تعبیر اول، درست همان نسبت بین تعبیر چهارم باشد با

---

(۱) از ترجمه سهیل افنان، صفحه ۱۳۲. ولی مترجمان دیگر مجاز ترجمه کرده‌اند: زرین کوب ۸۶ / عبدالرحمن بدوی ۵۸ / و چون «متافورا» است، ترجمه افنان دقیقتر است.

تعبیر سوم. درین صورت شاعر تعبیر چهارم را به جای تعبیر دوم به کار می برد و تعبیر دوم را به جای چهارم مثلاً: چون نسبت شامگاهان با روز همان نسبتی است که پیری با عمر انسان دارد می توان از شامگاهان به پیری روز تعبیر کرد و از پیری به شامگاهان عمر، یا چنانکه انبیاذقلس از آن عبارت کرده است آن راه غروب خورشید زندگی، خواند<sup>۱</sup> و مفهوم سخن او این است که وقتی نزدیکی یا تماثلی میان مستعار له و مستعار منه وجود نداشته باشد، جایی برای استعاره باقی نخواهد ماند<sup>۲</sup>.

عبدالقاهر جرجانی، با اینکه قبلاً<sup>۳</sup> کوشیده بود که هنر و توانایی را در ساختمان استعاره، مربوط به میزان قدرت شاعر و ادیب در جمع-آوری چیزهای دور از هم و در کنار هم نهادن چیزهای متباین قرار دهد، توضیحی می دهد که قابل یادآوری است او می گوید: با اینهمه باید تلاؤم میان آنها به طور کامل و دقیق برقرار باشد و به طور دقیقتر می افزاید: بدان که من بر آن نیستم که هر گاه تو چیزی را با چیزی، که بر روی هم، از آن دور است و از یک جنس نیست، تألیف و پیوند دادی، بر راه درست رفته ای و من این سخن را با در نظر گرفتن شرایطی می گویم و آن این است که تو در کار برقراری این پیوند باید رعایت شباهت ظاهری را بکنی و راعی برای برقرار کردن این ملایمت پیدا کنی، چندانکه اختلاف آن دو چیز - از نظر چشم و حس - به همان اندازه روشن و آشکار باشد که ارتباط و ائتلاف آنها از نظر عقل و حدس. و عبدالقاهر حاصل چنان تصویری را که این شرط در آن رعایت نشده باشد اضطراب در پیوند و تألیف می داند و می گوید: تصویر مضطرب

(۱) عبدالرحمن بدوی: فن الشعر ۹-۵۸ و زرین کوب: فن شعر ۷-۸۶ و سهیل افغان: نامه اسطاطالیس ۱۳۳.

(۲) بدوی طبانه، البیان، ۱۵۹.

خواهد بود<sup>۱</sup>.

بدوی طبانه نکته‌ای در باب تفاوت تشبیه و استعاره از این نظر یادآور شده که قابل توجه است، او می‌گوید: تشبیه در جایی که وجه آن آشکارا باشد و جایی که پنهان و دور باشد، در همه جا می‌آید و هر چه ادراک وجه شبه بیشتر نیازمند جستجو و دقت باشد، زیباتر و شگفت‌انگیزتر می‌شود ولی استعاره برعکس آن است و باید وجه شبه و همانندی آن سخت روشن و آشکار باشد تا بگسونه لغز و معما در نیاید و هر استعاره‌ای صلاحیت آن را دارد که به صورت تشبیه بیان شود ولی هر تشبیهی نمی‌تواند به گونه استعاره بیان شود<sup>۲</sup>.

در ادب عرب، نمونه‌های بسیاری از نقد ادیبان و شاعران درباره استعاره‌ها و مرز زیبایی و زشتی آنها وجود دارد که یادآوری آن نمونه‌ها با بحث ما چندان سازگار نیست<sup>۳</sup> و از ناقدان معاصر اروپا، مک‌لیش در کتاب شعر و تجربه، به نقد و بررسی درباره استعاره‌های کلیشه‌ای و به تعبیر خودش استعاره‌های مرده و نیم‌مرده می‌پردازد و می‌گوید: ناگزیر باید، همان سخنی را که در باب رمزها یادآور شدیم در اینجا تکرار کنم که من درباره استعاره در شعر سخن می‌گویم چرا که استعاره بیرون از شعر نیز وجود دارد استعاره‌ها جانورانی اهلی هستند که در هر نوع استعمالی از استعمالات کلمات وجود دارند و به خصوص در گفتار عادی، ولی فرقی اینست که استعاره‌ها در گفتار عادی - چنانکه در بیشتر نثرها - نیم-

---

۱) عبدالقاهر جرجانی، اسرار البلاغه، ۱۳۰.

۲) بدوی طبانه، البیان، ۱۶۰.

۳) برای تفصیل بیشتر رجوع شود به علم البیان، ۱۶۰ تا ۱۷۲ و النقد المنهجي ۹۲ و ۱۰۲ و رجوع شود به نقدی که ثعالبی در بقیة الدهر ج ۱/۱۴۶ از استعاره‌های متنی می‌کند.

مرده‌اند به حدی که نزدیک است گم و مخفی بمانند، مثل گربه‌های خاکستری در شب. به گونه کلیشه‌ها در می‌آیند و به‌طور قطع بسیاری از پست‌ترین کلیشه‌های موجود در زبان که از همه بدبخت‌ترند، استعاره‌های نیم-مرده‌اند که از نشان دادن هر گونه رابطه‌ای باز مانده‌اند.<sup>۱</sup>

از موارد نقد استعاره در ادب فارسی چند نمونه می‌توان جست که بسیار اندک و بی‌ارزش است از قبیل چند نکته‌ای که غضایری در باب بعضی از استعاره‌های عنصری در قصیده خود یاد کرده<sup>۲</sup> یا آنچه بعضی از متأخرین، در تذکره‌های خود آورده‌اند که از نوعی دقت در ساختمان استعاره‌های بعضی شاعران و ارزش آن سخن می‌گویند مانند آنچه واله داغستانی در نقد شعر حزین لاهیجی آورده<sup>۳</sup> و بعضی از تذکره‌نویسان در نقد استعاره‌های بیدل و ناصر علی متذکر شده‌اند.

---

1) *Poetry and Experience*, P. 80.

۲) گنج بازیافته: غضایری و اشعار او ۲۲ و دیوان عنصری ۱۷۸.

۳) حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزل‌های او، ۴۵ و ۴۸.

## صور خیال در مباحث بدیع

آنچه حوزه عمومی خیال شاعرانه را تشکیل می‌دهد، همان مباحث اصلی و گسترده‌ای است که در زمینه چهار بحث مجاز و استعاره و تشبیه و کنایه و دیگر گونیه‌ها و شاخه‌های هر کدام وجود دارد اما در میان مباحث هلم بدیع، چند بحث را می‌توان بر آن مباحث افزود و دایره اصطلاح و صورت‌های خیال و تا حدی ایماژ را بدینگونه گسترش بیشتری داد. زیرا در این صورت‌ها نیز عنصر خیال و نیروی تخیل شاعرانه است که ادای معانی را از حالت عادی بیان به گونه‌های مختلف درمی‌آورد، اگر چه بعضی از این صورت‌ها ممکن است با تعقل و دقت در حوزه همان چهار موضوع پیشین قرار گیرد اما از آنجا که در مباحث بدیع به طور جداگانه مورد بحث قرار گرفته و می‌تواند شکلهای مختلف خیال شاعرانه را نشان دهد به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مهمترین عنصری که در این باب باید از او سخن گفت «اغراق»